

به نام خداوند جان و خرد
پارسیان دژ تقدیم میکند
www.parsiandej.ir



شهر شوش در جنوب غربی ایران که قرن‌ها پایتخت و پایگاه تمدن و هنر عیلامیان بود، پس از انهدام امپراطوری عیلام نیز عظمت دیرین خود را حفظ نمود. قدمت این شهر تاریخی به پنج هزار سال پیش از میلاد مسیح می‌رسد.

این شهر بر روی چهار تپه قرار گرفته و وسعت آن مجموعاً چهار کیلومتر مربع است. در هزارهٔ چهارم پیش از میلاد یعنی سه هزار سال پیش از میلاد مسیح بزرگترین کشف بشر یعنی اختراع خط در شهر شوش صورت گرفت (تمدن ایرانی اثر چند تن خاورشناس، ۱۳۳۷، ترجمهٔ عیسی بهنام، بنگاه ترجمه و تشر کتاب، ص ۵-۷۲). این نکته نیز گفتنی است که شهر شوش مرکز علم و معرفت و دارای کتابخانه‌ها و مراکز علمی و تحقیقی در تاریخ باستان بوده است.

ادامه در ادامه نوشتار

دانشمندان از گوشه و کنار جهان همانند فیلسوفان، پزشکان، منجمان و سایر اندیشمندان هرگاه مورد غضب و بی‌مهری حکومت‌های سرزمین خود قرار می‌گرفته‌اند، به شوش پناه می‌آوردند. یونانیان در برخی از ابعاد و جهات و جوانب علمی هنوز به پایه تمدن‌های مشرق زمین از جمله بین‌النهرین نرسیده بوده‌اند.

آنان تا سده‌های نهم و حتی هشتم پیش از میلاد به خاطر برخی کاستیها و ضعفها در زبان یونانی، نمی‌توانستند اشعار قافیه‌دار بسرایند. از آنجایی که قافیه (Metrik) موجب آسانتر به خاطر سپرده شدن سرودها می‌شود، از طریق تجارت و رفت و آمدهای یونانیان به کرانه‌های دریای مدیترانه () از تمدن‌های فنیقیه (Phoinikien) و سومر (Sumer) آوانگاری (Phonographie) احتمالاً در همان مقطع زمانی یعنی از سدهٔ هشتم پیش از میلاد مسیح به بعد به یونان برده شد و یونان توانست تحولی

عظیم در سرودن اشعار به وجود بیاورد و شاعران آن سرزمین در سده های هفتم و ششم پیش از میلاد مسیح اشعار قافیه دار بسرایند.

هومر (Homer) شاعر نامدار و برجسته یونان در سده نهم پیش از میلاد هنوز به خاطر نقیصه فوق در زبان یونانی، در مقام آن نبود که اشعار قافیه دار بسراید. مجموعه جاودانی به نام «ایلیاد و ادیسه» (Illyade + Odisse) که بخشی از داستان جنگ تروا (Trojanischer Krieg) را باز می تاباند، معرف مشکل اوزان شعری است. به گواهی تاریخ، سومریان نخستین کسانی بودند که در تاریخ بشر آوا را بکار بردند (Phonetik) و ترسیم آواها (Phonographie) را جهت سهولت در زبانها از جمله در امر سرودن اشعار به جهانیان ارائه نمودند و آموختند. اشتیاق و علاقه یونانیان برای ایجاد روابط تنگاتنگ با اقوام شرقی پیشینه ای بسیار کهن دارد و این داد و ستدهای فرهنگی و علمی و نیز هنری همه در سایه تجارت، مهاجرت، جنگ و سایر عوامل تاریخی تحقق یافته است. برخی از شاعران، مورخان و متفکران یونانی که به مشرق زمین مسافرت و یا مهاجرت کرده اند، بی هیچ پرده پوشی به این حقیقت اذعان داشته و مشرق زمین را کانون معرفت دانسته اند.

به استناد اسناد و مدارک به جای مانده از دانشمندان و صاحب نظران یونانی، ایران‌خامنشی سرزمین فرهنگ پرور و مهد علم و هنر بوده و مرکزی برای مبادلات اطلاعات علمی در خاورمیانه به شمار می آمده است. آگاهی داریم که در مقطعی که سلسله فوق در اوج اقتدار و عظمت خود بود و قلمرو فرمانروایی ایرانیان از رود دانوب (Donau) در اروپا و حبشه () در افریقا بود، یونانیان آسیای صغیر، مصریان، بابلیان و هندیهای غربی و ساکنان کرانه های سند (Indus) و پنجاب (Panschab) همگی اتباع ایران به حساب می آمدند. ایرانیان به روایت یونانیان، با هر علمی که آشنا می شدند و به هر دانشی که دست می یافتند، در حفظ و گسترش آن و نیز انتقالش به سرزمینهای دیگر می کوشیدند. دربار ایرانیان نیز در صدر مشتاقان و طرفداران دانش و دانشمندان بوده است. در روزگار هخامنشیان و ساسانیان شمار زیادی از دانشمندان به دربار ایران دعوت شده و حتی برخی از آنان را علیرغم میل و رغبتشان در دربار ایران نگه می داشته اند. هرودت مورخ یونانی در تواریخ خود (Historiae) آورده است: کوروش بنیانگذار سلسله پارسیان (هخامنشیان) از ناحیه چشم دچار مشکل بود. او از آمازیس (Amasis) فرعون وقت مصر خواست تا یک چشم پزشک حاذق را به دربار او بفرستد.

فرعون در وقت مصر خواست تا یک چشم پزشک حاذق را به دربار او بفرستد. فرعون در بر آوردن



Ta sage instruction fert de riche couronne
A Teian, eleué par dessus tous humains.
Quand te portoient au cœur & dans leurs mains,
Venoit au lieu de Venus & Bellone

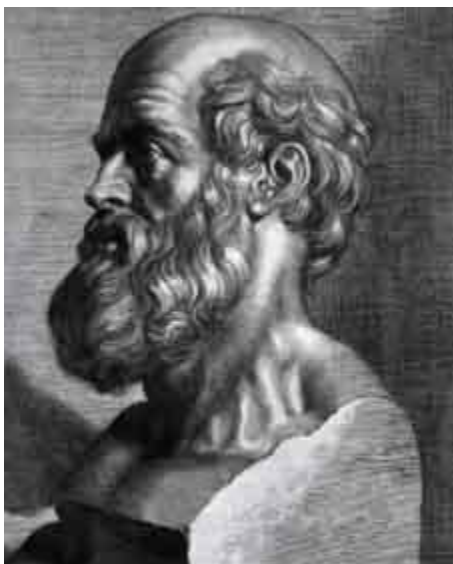
خواست کوروش، چشم پزشک زبردستی را به دربار ایران فرستاد. بنا به قول هرودت همین چشم پزشک که وی نیز آماریس نام داشته است، بعدها کمبوجیه پسر و جانشین کوروش را به حمله به مصر تحریک نمود، زیرا او از اینکه فرعون وی را از میان پزشکان مصری برگزیده و از خانواده اش دور کرده و به ایران اعزام نموده است، ناخورسند بود و از فرعون کینه شدیدی در دل داشت. پلوتارک (Plutarchos) نویسنده و مورخ بزرگ و صاحب اثر «حیات مردان نامی» نیز این گزارش را تأیید کرده است (خدادادیان، اردشیر : ۱۳۷۸، هخامنشیا، نشر به دید، ص ۳۰۴). از زمان داریوش یکم به استناد اسناد و مدارک فراوانی که هم اکنون در دست مورخان و محققان است، دانشمندان، هنرمندان و از جمله پزشکان یونانی و سرزمینهای دیگر در خدمت درباریان ایرانی بوده و در شوش پایتخت باعظمت هخامنشی به سر می برده اند. گفتنی است که برخی از آنان جزو اسیران جنگی بوده که از مهارت و تخصص آنان در عرصه های تخصصی شان بهره گرفته می شده است. یکی از آنان «سکیلاکس» از اهالی کاری (Skylax de Caryande) بود که یکی از برجسته ترین جغرافیادان سده ششم پیش از میلاد جهان به شمار می آمده است. وی از سوی داریوش بزرگ مأموریت یافت که به تنظیم نقشه جغرافیایی دریاها، رودها و اقیانوسها که به قلمرو امپراطوری هخامنشی تعلق دارند، پردازد. زیرا رودها، دریاها و اقیانوسهای متعددی در این قلمرو فرمانروایی قرار داشتند و نقشه آنها مورد نیاز بود.

داریوش در سال ۵۱۹ پیش از میلاد مسیح یعنی سه سال پس از به قدرت رسیدنش این فرمان را به سکیلاکس ابلاغ کرد. این جغرافیادانان مأمور شد که برای تهیه نقشه مورد نظر پادشاه ایران جریان بخش سفلی روی سند را با کشتی همراه با تنی چند از همراهان خود بیمایند. بعدها در راستای سیاست کشور گشاییهای داریوش، ناحیه علیای رود مذکور نیز در قلمرو ایرانیان قرار گرفت.



حضور پزشکان غیرایرانی و از جمله یونانی در دربار داریوش یکم به دفعات در تاریخ ذکر شده است. نخستین پزشکی که در خدمت این پادشاه بود «دموکدس» (Democedes) از اهالی کروتون (Crotone) بود. دموکدس پیشتر در خدمت پولیکرات (Polycrate) پادشاه ساموس (Samos) به طبابت اشتغال داشته است. پولیکرات در سال ۵۲۲ پیش از میلاد به دعوت یکی از ساتراپهای ایرانی که در سرزمین لیدی خدمت می کرد، به آنجا رفت و به دستور میزبان خود به قتل رسید و پزشک شخصی اش یعنی دموکدس که همراه او بود به اسارت ایرانیان درآمد. البته این ساتراپ مورد سوء ظن داریوش قرار گرفت و وی را به اتهام ارتکاب این قتل ناشایست، کشت و این پزشک اسیر را به دربار خویش یعنی شوش آورد. تا آن زمان همه پزشکان دربار شوش مصری بودند و چون از درمان دررفتگی استخوان پای داریوش ناتوان بودند، به دستور پادشاه دموکدس را از زندان به دربار آوردند و وی دررفتگی استخوان پای پادشاه را درمان کرد. از آن پس داریوش لحظه ای این پزشک را از خود جدا نکرد و چون به روایتی این پزشک علاقمند به بازگشت به یونان نبود، در اسارت ایرانیان بماند (تمدن ایرانی، ۱۳۳۷، ص ۳-۹۲). در نمونه ای دیگر از خدمات این پزشک روایت شده است که وی آتوسا (Atossa) همسر داریوش که غده ای بر روی بازویش داشت (او دختر کوروش بزرگ سرسلسله هخامنشی بود) و از آن بسیار رنج می برد و بیمار شده بود، با مهارتی که در عمل جراحی داشت، بیرون آورد و به این ترتیب او را درمان کرد و از این درد گران نجات داد. پزشک به عنوان پادشاه از داریوش خواست تا به او اجازه رفتن به یونان را به او بدهد تا زمینه تسخیر یونان را برای داریوش فراهم کند. داریوش به دموکدس و تنی چند از همراهان وی که آنان نیز اسیر پارسیان بودند، اجازه خروج از ایران را داد. در بین راه دموکدس همراهان خود را اغفال نموده و فرار اختیار کرد و به کروتون زادگاه خویش بازگشت و در آنجا دانش پزشکی را رواج داد (تمدن ایرانی، ۱۳۳۷، ص ۹۳). البته مواردی نیز در تاریخ ثبت گردیده است که پزشکان یونانی خدمات

درمانی خود را در اختیار بیگانگان یعنی غیر یونانیان نمی گذاشتند. بقراط که در سوگند پزشکان خدمت به هر بیماری را توصیه کرده است، خود بدان پای بند نبود.



در منابع تاریخی آمده است که از بقراط حکیم پزشک معروف یونان خواسته شد که بیماران ایرانی را درمان کند، وی در پاسخ گفت من یونانی ام و درمان بیماران یونانی برای من در درجه نخست اهمیت قرار دارد و به این اصل وفادار و پای بندم. این صحنه را ژیروده (Girodet) نقاش فرانسوی براساس گزارشات تاریخی در قالب تابلوی زیبا نقاشی کرده است، که نمایانگر آن است که بقراط با تقاضای پادشاه ایران یعنی اردشیر یکم یا درازدست (Artaxerxes Long : manus) که از ۴۶۵ تا ۴۲۴ پیش از میلاد مسیح زمام دار بود، جهت درمان بیماران ایرانی مخالفت کرده است. داستان بدین گونه است که بر اثر نوعی بیماری سهمگین که در ایران شایع بود، ایرانیان بی شماری به کام مرگ کشیده شدند، اردشیر یکم برای جلوگیری از تلفات بیشتر مبلغ سنگینی پول به بقراط این پیشنهاد و درخواست را نپذیرفت و مفاد سوگند نامه خود را زیر پا گذاشت. یونانیان آورده اند که فرستادگان اردشیر یکم سکه های طلا را جلو پای بقراط ریختند ولی او با دست آنها را به کنار می زد. این مورد به این جهت در تاریخ ثبت شده است که مراجعه کنندگان به تاریخ گذشتگان بدانند که میزان خصومت ایرانیان و یونانیان تا چه اندازه بوده است که بقراط که به قول خودش باید دشمن بیمار خویش را معاینه و معالجه می کرد، از مسئولیت و سوگند خود شانه خالی کرد. اپولونید (Appollonides) یکی دیگر از پزشکان حاذق، برجسته و سرشناس یونانی است که در دربار اردشیر یکم به طبابت اشتغال داشته است.



مورخان یونانی گزارش کرده اند که یکی از بیماران درباری اپولویند، آمی تیس (Amytis) خواهر اردشیر یکم و دختر خشایارشاه (xerxes) بود. براساس همین روایت اپولویند این بیمار را فریب داده است و وقتی راز او فاش گردید که عمل وی مغایر «سوگند بقراط» بوده است، او را زنده به گور کردند. گفته شده است که کتزیاس (Ktesias) پزشک دربارداریوش دوم (Dareios II) و اردشیر دوم (Artaxerxes II) این رویداد را نقل کرده و به تبع آن کتابی دربارهٔ اوضاع ایران به نام پرسیکا (Persica) به رشتهٔ تحریر درآورده است (خدادادیان، ۱۳۷۸، ص ۳۰۷). نظر به اینکه هدف این مقاله پرداختن به خدمات متقابل علمی - فرهنگی مشرق باستان و مغرب قدیم و به ویژه ایران و یونان در پیش از ظهور دین مبین اسلام است، لذا پرداختن به مطالب، مسائل و موارد گسترده در این مورد، زائد به نظر می رسد، هر چند نمونه های متعددی را از این گونه موارد می توان یافت و به جزئیات هر مورد جداگانه و به طور مفصل پرداخت. پدیدهٔ تمدن یونان قدیم یعنی هلنیسم (Hellenismus) نه تنها شامل حال ایران و ایرانیان می شود، بلکه جهانباستان را و به ویژه شرق قدیم را تحت تأثیر عمیق خود قرار داد.